

صندلی های پرایوسی

زهرا قربانی

دبیر
نوجوانه

دوره و زمانه مهمانی های از صبح تا شب و فامیل هایی که می آیند و نمی روند خیلی وقت است تمام شده و اگر هم نشده باشد دیگر با کرونا آن قدر فاصله ها زیاد شد که کسی راحت یادش نیاید ساعت ۲ نصفه شب، توی راهرو، دمپایی بچگانه را پای بابای خانه و دیالوگ های پایانی که نیم ساعت ۴۰ دقیقه کش می آید. خانواده های کمی هستند که هنوز همین سبک زندگی فامیل بازی را برای بچه هایشان به ارث می گذارند و خانه شان هنوز از این سماور بزرگ های همیشه روشن دارد و گوش به زنگ عمه و دایی و خاله و عمو هستند که یک وقت هوس کنند سر زده زنگ بزنند و بیایند توو و نروند. الان زمانه پرایوسی داشتن است.

مهمان تا یک حدی حبیب خداست و تا یک زمان بندی معلومی مبل میزبان گرم و نرم است اما معمولاً در بعضی فامیل های یک نفر یا یک خانواده خوب اعتماد به نفس آمدن و رفتن را دارند و خوب کفر درمی آورند. من هم جای عبدالرسول پورعباس بودم کفرم در می آمد. رئیس سازمان سنجش را می گویم. فکر کن مهمان پرحاشیه و پرشائبه ای باشی و آقای رئیس را از عرش به فرش بکشی ولی با حکم دیوان عدالت اداری با این که مشکوک به تقلبی باز روی صندلی بهترین دانشگاه های ایران بنشینی. من هم کفرم در می آید و استعفا می دهم آقای پورعباس از مهمان هایی که یک جوری آمده اند و صاحبخانه شده اند و دو قورت و نیم شان باقی است. من هم آقای پورعباس، من هم!



چه آموخته ای؟ ما را از جدایی نترسانید

ریحانه محمودی

تهران



خیلی وقت بود ندیده بودمش. تشخیص چهره اش از پشت ماسک سخت شده بود. مطمئن بودم هنوز وقتی می خندد، گوشه لب هایش جمع می شود. این روزها باید آدم ها را در ذهن مان بسازیم و با آنها زندگی کنیم.

گاهی وقت ها هم خدا را شکر می کنم که مجبور نیستیم مهمانی های خشم را تحمل کنیم. مجبور نیستیم لباس هایی بپوشم که به مذاق دیگران خوش بیاید. دیگر لازم نیست با تعارفات بیجا خودم را آزار دهم و گوش بسپارم به قربان صدقه های زورکی. مادرم

بگوید: اگر نیایی زشت است ناراحت می شوند. اگر سؤال پرسیدند چیزی نگو. مودب باش. هرچه گفتند اغراق کن.

در دلت میل رفتن داری اما عقل سلیم می گوید نمی شود رفت. بالاخره صله رحم چه می شود؟! اما در نهایت، حالا که رسیده ایم به امروز، حالایی که می شود لبخندها را دید و نیازی به خیال نیست. آدم دلش برای قربان صدقه های عمه، تنگ می شود، برای دستیخت زن عمو و قرمه سبزی های جاف افتاده اش. گاهی می خواهم دایی برایم از خاطرات سربازی اش بگویم و حال مان خوش شود از این خنده های تکراری. بی بی برای مان انار دانه کند و عطر گلبر برد تا سر کوچه. حال مان هم که بد بود، سر بگذاریم روی پای خاله و بگویم تا سبک شویم. سر و کله زدن با هم سن و سال ها هم که از بدیهیات است. گرچه

کرونا از حاشیه های مهمانی جلوگیری کرد و آرامش خاطر را به ارمغان آورد اما یادمان داد چقدر نمی توانیم بدون یکدیگر زندگی کنیم. به ما آموخت دل های مان هنوز هم تنگ می شود و بر می کشد برای دیدار. اما آنچه خودمان باید بیاموزیم، درک کردن متقابل است.



مهمانی به شرط وای فای، فراگیری

رضا خداوردی

تهران



روزهای فراگیری بیماری کرونا را به یاد می آورم، شاید بزرگ ترین افسوس آن دوران این بود که دیگر نمی توانیم مثل قبل اقوام و خویشاوندان و صد البته همکلاسی های مان را در آغوش بگیریم و اگر هم می خواستیم چنین کاری کنیم باید دستورالعمل های بهداشتی را نقض می کردیم اما حالا که زمان زیادی هم از آن دوران نگذشته، می بینیم جهان تغییر چندانی نکرده و چه بسا بدتر شده که بهتر نشده است و رفت و آمدها از دوران پیش از کرونا هم کم رنگ تر شده است. کم کم با گسترش ابزارهای ارتباطی این

رفت و آمدها و دید و بازدیدها کم رونق تر شده است، چرا که برخی ارتباط با دوستان و آشنایان خود را به برقراری یک تماس تلفنی محدود کرده اند، البته برخی همچنان صله رحم را بجای می آورند با این تفاوت که بیشتر برای استفاده از وای فای میزبان به مهمانی می روند تا دیدار با میزبان. یعنی پس از احوالپرسی و کمی خوش و بش سراغ اصل مطلب رفته و جویای حال مودم و پسورد آن می شوند.

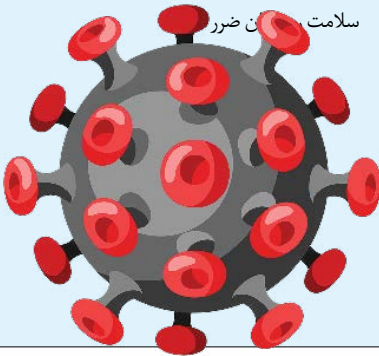
میزبان هم به رسم مهمان نوازی فارغ از حجم محدود



اینترنت خود را از مودم را علنی می کند که این سرآغاز حاکم شدن سکوت در مجلس گرم خویشاوندی است. یکی خندان و دیگری عصبانی، برخی هم متعجب و کمی نگران از متن هایی که در شبکه های اجتماعی خود می بینند و اگر هم حرفی رد و بدل شود محدود به موضوعات دریافتی از فضای سایبری است.

مهمانان بی تفاوت نسبت به صله رحم و پرسیدن اوضاع و احوال یکدیگر! همه در کنار یکدیگر با گوشی خود در تنهایی به سر می برند. مهمانی هاشلوغ است اما صدای دلننگ دلینگ پیام های شبکه های اجتماعی بالاتر از هر صدای دیگری به گوش می رسد، البته این موضوع تنها منحصر به مهمانی ها و دورهمی های خانوادگی نیست. حتی ماجرا دیگر به جوان ها هم محدود نیست، بلکه بزرگ ترهای فامیل هم با خرید گوشی های هوشمند، در مهمانی ها حسابی مشغول تلفن های همراه شان شده اند.

اما قسمت عجیب ماجرا این است که هنوز هم ماسک باید بزنیم برای دور شدن از آدم که ما را شناسند و البته که خودتان و خودمان می دانیم آلودگی هوا و آن مهمانی هایی که سرشار از آلودگی صوتی بودند. بعد از کرونا می بینیم که از آدم ها دور شده ایم به قیمت حفظ جان و سلامتی. باید دور بشویم، دور بشویم از آدم هایی که بودن شان برای سلامت ما ضرر



انجمن بی اعصابان به امانت گرفته بودم. با همین ها بند و بساطم را آماده کردم تا به چهره شادمان شان در حالی که داشتند موزها را میل می نمودند رسیدم و چنان سرفه ای کردم که اگر صد شربت سرفه در گلویم غلت می خوردند درجا جان می دادند اما اینها موز را کنار گذاشتند و سراغ شیرینی ها رفتند و بعد هم پرسیدند: سرما خوردی؟ عیبی ندارد، عسل و آبلیمو با آبجوش میل کن. در آن لحظه به سخت جانی شان پی بردم و صدای خیالم را صاف کردم و با خداحافظی خوشحال شان! اما گلویم مثل سی دی خش دار هیچ علامت حیاتی از خود نشان نمی داد و صد او سیمای ذهنم دیگر از اخبار و ترفندهای گرونیایی زیر نویس نمی کرد. بعد از آن ماجرا به آدم ها خوشبین بودم، اما به آدم هایی که دیدارشان ویروس بد حالی و غم انگیز بودن را وارد رگ هایم نمی کرد و امید بودند!

چوب خدا، الک روزگار

فاطمه مهربانی

تهران



خوب به یاد دارم که وقتی در کتاب تاریخ دبیرستان ماجرای طاعون و وبای گسترده در گذشته های اخیر ایران را می خواندم؛ با خنده و سادگی چگونه رفتارشان را نقد می کردم و به سخره می گرفتم.

چوب خدا که صدا ندارد؛ دارد؟!

برای من به اندازه تمام اشک ها و اندوه هایم صدا داشت. وقتی ماسک و دستکش و الکل و کرم ضد عفونی، همدم همیشگی مان شد یا آن زمان که حتی از سایه خودمان هم فراری بودیم چه برسد به دوست و آشنا و فامیل، دانستم که فاصله بین حرف و عمل فرسنگ ها فاصله وجود دارد. این دشمن نادیدنی صحنه های دورهمی و مهمانی را به

کشتارگاه خودش تبدیل کرده بود، به طوری که مجالس بزم و شادی پیشکش مان، حتی در مراسم های عزاداری هم همه همدیگر را به چشم اسلحه ای مرکب یا سلاحی شیمیایی

نگاه می کردند. دست دادن و روبوسی کردنی ساده برای مان تبدیل به آرزو و حسرتی نشدنی بدل شده بود. اکنون که آن روزها با وجود همه سختی ها و مشکلاتش سپری شده است؛ خصلت های خویش به چشم می آید. از قدیم الایام گفته اند؛ عود شود سبب خیر اگر خدا خواهد. در الک کردن اطرافیان مان، حقیقی ها باقی مانده و عزیزان دروغین را به خدا سپرده ایم.

کرونا با همه پلیدی ها و سیاهی هایش باعث شد پس از آن بتوانیم در مورد اطرافیان مان به آگاهی برسیم؛ آنان را که ترس ما را به سخره گرفته و ارزشی برای ابتلای نزدیکان شان قائل نبودند، بشناسیم و آنان را که با وجود دورهمی های غیرحضور و با ویدئوکل و فیلم های مجازی طناب پیوند مان را محکم می کردیم با این حال دل های مان به هم گره خورده بود بعد از آن جوری دیگری بنگریم؛ اکنون مدت ها از آن روزهای گذر؛ ما که هفت خان رستم را طی کرده و جان سالم از خان دوری و فراق یاران و خان های دیگر رعایت بهداشت و

مراقبت از همدیگر را طی کرده ایم و سربلند بیرون آمده ایم. اما شاید روزی در سال ها بعد کسی رفتار و اعمال ما را به باد نقد و نصیحت بگیرد؛ امید که برخلاف این بار، چوب خدا شامل حال شان نشود.

